



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۷۴۱۹	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: حصا لاشیء و کما فی سائر النبی
مؤلف: نظام الدین اهریستانی و علی بن منصور طبرانی
مترجم:
شماره قفسه: ۱۷۴۱۹-۲۰۸۵۸۴

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۵۸۴

در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب
در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب
در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب

ابواب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب
در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: حصا لاشیء و کما فی سائر النبی
مؤلف: نظام الدین اهریستانی و علی بن منصور طبرانی
مترجم:
شماره قفسه: ۱۷۴۱۹-۲۰۸۵۸۴

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۵۸۴

در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب
در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب
در این کتاب که در روزگار ما
از دست رفته است و در این کتاب

ابواب
در این کتاب
در این کتاب

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مصداق لایعنی علی بن ابی طالب
مؤلف نظام الدین احمد بن علی بن محمد طوسی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۹

۲۰۸۵۴

جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the entire page, with some marginalia on the right side.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the entire page, with some marginalia on the right side.

۱۷۴۱۹
۲۰۸۵۴



و انک بر طبق طریق مبارک است و انک بر مری عرضیه خضای
خضایت حضرت مسجد اوصی است که تا بر این برقی مسجد
سجده ای که در مسجد نبویه و محرم ندانند که تا بر این برقی مسجد
الی عبیده ما اوجی صلی الله علیه و آله و سلم بر این سجده ای که
الجمعیان نموده چنانکه بفرمایند ما اوجی صلی الله علیه و آله و سلم
اجتهاد بنادار است و در حضور ترس سختی بقدر اوجی صلی الله علیه و آله و سلم
رسد و در امتداد لایم لایم الایمان با و ساه وین نهاده نورشید
و کاب نظر انساب که هر عرف جیبی بنادار که هر چه کوشش
کرد و مسلمانان انسانهای سید با ملک صورت سینه که به رهنما که
سعاد استقام ظاهر نموده هر خوشخبر بر کوب باطنی می انداخت
و تخم عداوت بر خفته زمین نشاند از نزع سیرانان مسجد و مکاره
میدرود و حلقه الحاق شریعت غیر انکوشی جان کشیده کردی که
مردم که بطرف نموده که می کشید و سجده بنادار معبودی به نیا
عزیزه ناحیه همت نموده سداقتی بر مری بر مری بر مری بر مری
از گذشته که و اینده که گذشته و الایمان بر مری بر مری بر مری

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the entire page, with some marginalia on the right side.

از کج در کمال تبرک باشد هم چنین برکت فیل و کاه و میس باشد خوب میداند
 مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته باشند که دوران صورت و بوی آن
 و لکدن و سرخی و خراش و کج و در حواله کوراف سفی سرخی و بوی
 باشد و شکستگی بر روی زنده که آن را غلب افوی گویند نیز خوب میداند
 و از رنگی سرخ آنچه مایل به سیاه باشد و یا ل دم آن سیاه باشد که آن
 کجیت گویند و از همه رنگها بهتر است و در کاه و سر ما در کندن باشد و یکی
 و زنبور و کج و در سبک و سرخی و سفید از همه بهتر است و در آن چند
 قسم است بعضی سیاه مایل و بعضی سرخی و بعضی صاف و بعضی تیره
 و ضابط و در جمیع اقسام است که آنکه یک دوم آن سیاه باشد
 کجیت گویند و اگر سرخ رنگی یا مایل به سفیدی باشد اشقر و تندی رنگها
 اشقر است که به کل از منی شلیم باشد و این اشقر تندی و دونه
 می باشد لاسم و کرافت آن شست می باشد و بر هر کج و تندی و تندی و تندی
 و آنچه از کجیت و اشقر کم است تر باشد مثل سرخی که از آن کلاب که به
 اگر هیچ کجیت از رنگ دیگر نداشته باشد خوب است و از رنگی زرد که
 سبک گویند آنچه بر زده بچم مانده و کجیت بقدر در هم از اصل بدن کم تر است
 باشد

از کج در کمال تبرک باشد هم چنین برکت فیل و کاه و میس باشد خوب میداند
 مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته باشند که دوران صورت و بوی آن
 و لکدن و سرخی و خراش و کج و در حواله کوراف سفی سرخی و بوی
 باشد و شکستگی بر روی زنده که آن را غلب افوی گویند نیز خوب میداند
 و از رنگی سرخ آنچه مایل به سیاه باشد و یا ل دم آن سیاه باشد که آن
 کجیت گویند و از همه رنگها بهتر است و در کاه و سر ما در کندن باشد و یکی
 و زنبور و کج و در سبک و سرخی و سفید از همه بهتر است و در آن چند
 قسم است بعضی سیاه مایل و بعضی سرخی و بعضی صاف و بعضی تیره
 و ضابط و در جمیع اقسام است که آنکه یک دوم آن سیاه باشد
 کجیت گویند و اگر سرخ رنگی یا مایل به سفیدی باشد اشقر و تندی رنگها
 اشقر است که به کل از منی شلیم باشد و این اشقر تندی و دونه
 می باشد لاسم و کرافت آن شست می باشد و بر هر کج و تندی و تندی و تندی
 و آنچه از کجیت و اشقر کم است تر باشد مثل سرخی که از آن کلاب که به
 اگر هیچ کجیت از رنگ دیگر نداشته باشد خوب است و از رنگی زرد که
 سبک گویند آنچه بر زده بچم مانده و کجیت بقدر در هم از اصل بدن کم تر است
 باشد

چندان ذکر کرده اند از این جمعه که گشت متواتر در کتاب که فی اقبال
 چنین نقل کرده که شبیهان عید العزیز بعد از آنکه چهار جفت جدل به شمار
 خورد و اگر شکر او گشته شد قرار بر قرار و او شکر بر دانه از می او
 بر خفته و در آشنای کریمیتی غلام خود را فرمود به این از شکر مردان
 کسب جدا شده و با نزدیک رسیده و به غلام گفت مردی بر آب سفیدی
 سوار از شکر منی اشکم و با نزدیک است شبیهان شبیهان معوضه اندیش
 و غلام را گفت برو تا آب بران که آب سفید است معوضه آب است غلام
 بعد از آن فی باز غلام را فرمود که ملاحظه کنی غلام بعد از ملاحظه گفت
 ششخی بر آب سیاه سوار است از همه شکر ها نزدیک تر است و فرمودی
 کل در منی بران و آب سیاه در کل توانا تا غلام بعد از زمانه بار غلام
 غلام گفت بر آری بر آب اشقر ما بر سره فرمودی و منی شکر اشقر و در منی
 حب بران که شکر اشقر است می باشد بعد از خطه باز بر سره غلام گفت بر آری
 بر آب کجیت نزدیک است و بحسب اتفاقان غلام بر بر آب کجیت که او
 بهر چون شبیهان می باشد که اگر کجیت از منی کجیت می باشد و بهر
 گویند که فرمود آب بعد از غلام و آب اشقر و در آن وقت سوار شد
 بودی

سفید باشد از آنرا اصل گویند و بدو دانسته و منی او را بر آب است اما اگر بران
 حالت سفید باشد خوب میداند و در آنرا ر عر به مدح است و اگر کجیت
 و مایل از طلافه کجیت سفید باشد یعنی یک از رات و یک از آب و از آنکه ل و
 شکول گویند و در تفسیر نکال بعضی از رات و رات و مایل و مایل و مایل
 و بعضی یک از آنجمله و به مطلق گفته اند و آنچه اول اند که رات و مایل و مایل
 که شکول سفیدی در پستان داشته باشد که اگر اقره شلیم گویند و منی او را موی
 غره خطی سفید از چشم چشم کشیده باشد و در غره خطی سفیدی کشیده که
 راه پرور نداشته باشد و این را که قسم بد میداند و آب کجیت که کجیت کم
 باشد که آنرا حیف گویند بد است و منی او را بهر آب خط سفید سیاه باشد
 در اندک و آن به در چشم و سیاه باشد و بهر آب خط سفید سیاه باشد
 به در چشم خط سفید سیاه باشد و منی او را بهر آب خط سفید سیاه باشد
 سفید و بهر آب خط سفید سیاه باشد و بهر آب خط سفید سیاه باشد
 بد است و الا خدا نه مکره نیست و این را که قسم بد میداند و آب کجیت که کجیت کم
 سفید کشیده است بهر آب خط سفید سیاه باشد و بهر آب خط سفید سیاه باشد
 و شکر و منی کجیت که در غره خط سفید کشیده باشد و بهر آب خط سفید سیاه باشد

[illegible][illegible][illegible]

صمق

[illegible]

[illegible][illegible]

34

[illegible]

طوبی و احوال

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

19

[illegible][illegible]

62

[illegible]

[illegible][illegible]

چون بر دست کشید و دیگر بر روی سینه انداخته و بر سر او خنجر برد و خود را
در درازای او می کشید تا به قدری که از سینه او خنجر بر می افتاد و چون
سوزن و دیگر اشیاء را در او می کشید و آن کلمه را در او می کشید و چون
در خنجر او می کشید و سینه او را می کشید و خنجر را می کشید و او را می کشید
و دیگر از سینه او می کشید و او را می کشید و او را می کشید و او را می کشید

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible][illegible]

احوال بگردد و بعد از آنکه رفت و فریاد کرد که اگر چه مرا
 بیگانه اند و این محراب ملکیت و خلقی در کائنات با من بیگانه است
 خلقت که روزی بخت است آب که غریب است حضرت امیر المومنین
 سلام باشد و آب بکشد و بعد که کوئی را دست داشت که شش
 بر زانو کشت و چون آب بکشد و در روزی که خود در کشت شش
 چیز رنگ داشت بر سر میرفت زده او را و آب کشت بکشد
 نیز رنگ می شد و در کشت در کائنات بر او انچه کشت می توانست
 ز کشت چشم نه و در کشت را به خدا کند و می گوید که چون او را
 بیرون آمد بر سریدان و در کشت را به پیاده است کشت نشود است
 خلقی و امام ملکیت نه ز کشت در کشت بر او در کشت خلقی
 او را و در کشت این فضل را به خدا می رسد که اگر کوئی تو بیرون
 است است ز کشت این حدت و فضل است بیرون است که
 بر او کبر در کشت ز کشت بر او که عالم بیرون است و است کشت
 خود را شش و او را در کشت و در کشت می توانست و در کشت
 خود و بر او در کشت سببی و در کشت کشت به کشت کشت عالم

[illegible][illegible]

چشم ملکیت که از امران ترک بجای از ملاکان خلیفه لواط میکرد
 غلام گفت ارادت حقیقت نباشد که از ما عار هم داشته باشند هر یک
 در خواب و بیدار بر سر حضرت و اندک از گذاشته و با این احوال
 قبیح میکنند گفت برابر گفته باین که تقاضای حکم نظیر نبیند
 این را میبینی نه از خودم بهم مراد غلام گفت چونکه مراد پادشاه
 منظر کن از بدعت بی شکایت و پروردگار من حضرت
 رسول بود حضرت رسول فرمود که در وقت تولد فرزندان ملکیت
 است که حقوق زن را بکشد بد و بدتر ملکیت گفت که مراد من هم
 هم ملکیت عربا و اهل مجلس بود گفت و در وقت آن فرشته می
 میاید و با بد حضرت خداوند فرماید که فرمود که گفت
 حق تعالی ترا سلام دهد و بفرماید که از برای تو سنت را بکار
 کردم و از آن آن او را بدختم و با حب او را به بخت و اطمینان
 میکنم و بعد از آن حضرت فرمود که حق تعالی است که از برای تو
 کرد و از آن که از آن گفته است که گفت هرگز که خداوند عار حضرت
 خداوند عار تعالی از آن حضرت تو را بدعت است

با دوستی که من به خدا می نمودم که کلمه من به خدا را از آب بگذرد
 بزرگ در میان کلام دارم هر کس اول ابد با دوستی که من به خدا می نمودم
 و بقدر قسم خود در نهاد که من به خدا می نمودم از شکسته ام غرض افرا
 میگویند دوستی خود را که من به خدا می نمودم و بدید با خود گفت
 که این مرد ای که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 بام میگویند که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 زود که خانه خراب کردن خدا را که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 که این مرد ای که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 سیم که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 اسب من را و دو سر این چنان خود را بنده و یک سواری را بنده
 جلوسوار گرفت و رکاب او را بوسید و او را در پیش رفت
 و خفته قضا را سواری که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 گفت سواری که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 از اسب بنده شد و حق را کشید هر یک را یک چاق زود که خانه
 خرابه مال مردم را با مردم رسد کشید خلعی کلام بعد از دعای

بسیار که ارادت را به پیش قاضی افرا و در قفسه کجانه قاضی
 اول چنان گفت یا قاضی من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 بگذرد هر کس که اول ابد با دوستی که من به خدا می نمودم
 هم به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 شکسته ام بسم روفا که گفت از این اعتبار من خند دعو
 با همی را که بسم که رشت او را در ده ام و حال این امر میگوید
 مال میراست و اهل ابر میبندند که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 سواری میگوید سیم سیم سیم من در صحرای میگوید از برای
 شکار سلطان و متعلی میگوید مال و زودید غیر معروف نشود چه
 معنی دارد از قضا قاضی که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 هر چند که بود هم نذر رمضان میبندد برود در سبام بال
 بعدا در کشد که چهار نفرش بعدا دل اعدا و ت هدای
 دادند که ما ما نوزادیم تا مسلمانان عید نمایند
 در نقل کرد و صحرای
 کرد و از انوب کرد و صحرای کرد و صحرای کرد و صحرای کرد

دیشهر بر نفعان به خردش امد از انوب مردم کوشش
 سقاران جهان در هر سفر در نفع بود و خلاق بگذرد
 انکی که را در بد و غم درون و انکی که در و درون خرم بدون
 که و کوشی چون بدید این کار از دنیا نه کرد و با هر یک گفت
 گفت که با در غم بودم که من جان را دارم که خود را که من
 بیکش از این غم که مردم از خویشی را چون توانم بخت
 اتفاقا که بود و در دست ان که و بدست ان برایش است
 تا به خمه که کند و در دست با به به چون به سینه اندود
 زیره که ان را از و دانست در پیش اندود تا جان که کند
 ان که و در حال از و بران کرد بر تن خسته خواب انکار کرد
 که و چنان عید ارشد و دید ان که و بستم بر سر پهلوس او
 با نفع بر او خیر تو از دست کشی که تو چنان عاده ام در ان خوشی
 این من با تو نیکو نام دوست که من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 در تو این می که کیستم در شمار من به خدا می نمودم که این مرد ای که من به خدا می نمودم
 ای خدا ان که و به سبام از ان که و در ان فرو تر مایام

دور فصلت که این کز در کس از لغت سانه این دور در
 حکایت

احمد و بی روز است ۱۹ و دنیا در پیش هر کس داشتیم ما
 مرتبه بکرد و عا جمله بر ادمه ۱۰ کس است که بی ۱۲ قاضی بر دم ۱۳
 و کز ادمه ۱۳ و دنیا در پیش هر کس است که بی ۱۲ قاضی بر دم ۱۳
 ۱ و دنیا در پیش هر کس است که بی ۱۲ قاضی بر دم ۱۳
 میگوید که عا کس ادمه میگوید که کس عا را به ۲ باره کرده
 دید که ۱ و دنیا در پیش هر کس است که بی ۱۲ قاضی بر دم ۱۳
 که زن باید چهارده دهنال داشته باشد که واجب برایش
 که نداشتن باشد در نظر شوهر انم و کفاه کار باشد اول
 و دهنال غره بند برایش و دهنال ان الی است که بیست و دهنال
 بند دهنم دهنال یک یک که بر بند و طریق انی ان دهنال ان است
 که بر و ان دهنال غره بند دهنم دهنال انی ان دهنال ان است
 میانه عضا به بسته شود چهارم دهنال عضا بند که ان را
 یکطرف سر باید که بسته شود پنجم دهنال است شاف

دست را به من ببرد
 روغن به دستهای کشید
 دست زن که در آغوش
 به خنک که کشیم راه
 باز چشم خنک بر سر
 داد پیچیده را دست در
 هر دم خوش گذشت به دست
 دست بر دوش به بند است
 کرد بر دوش ز بار شگوارش
 بست کمال خوشی در کارش
 زن میاره چون بدفع خم
 نتوان است دست خزانگی
 زن که پیروز خنک را انگشت
 خنک روغن ظاهر به دست
 خوش خوشی به دانش در راه
 نام موس را بگویند
 که ز روغن فراغت بود
 دامن عشقش نیا سود

ماه ریشی احوال که بگوشی که
 نشسته به بفریاد که چرا خشم شفا
 که بیم اورا این نکته که
 حقایق ده ای که می که امروز
 تو هم که گفته را طری که
 رسد قاعده که بر سر حد که
 از این که خنجر چشم که

[illegible]

۲۲۵
 در کتب را میبرد
 در دست زن که در افتاد
 باز کنم ضحک و بکر سر
 در محرم دوش بیکشده بسته
 در برون زیاده شادمانی
 در پی از عظم بر خواند
 در که برون
 خوش خوش بخوش بخوش
 که ز دوش در
 دامن عشقش نیدار

[illegible]

